مهمانِ خانه

29 خرداد 1401

به بهانه نکوداشت حسن لطفی

?نگاه آگاه

هنرمند ، نه قدر می طلبد و نه صدرنشینی آرزو دارد . هنر و هنرمند از آنجا که خواستگاهش انسان است و بس ، رسالت خود می داند که انسان باشد و انسان را طرح کند . انسانی که صلح ، خرد و آگاهی از ملزومات وجود اوست .

بنابراین آنجا که گفت :« هنرمند قدربیند و در صدر نشیند . » توجه به جامعه است که قدر هنرمند را می داند و در صدر می نشاند . در حالی که هنرمند هرچه وارسته تر و انسان تر ، بی نیاز تر از این تمناهاست .

اگر در جامعه ای هنرمندانش قدر ببینند ، نوک پیکان توجه به آن جامعه ، فهم و شعور و فرهنگ آن است که هنرمندِ خود را می بیند ، می شناسد ، قدر می داند و در صدر می نشاند . در غیر این صورت ، هنرمند چه در صدر دیده شود یا که نه ، هنرمند است و نقش آفرین .

اما در یک نمای کلی ، جامعه به دو قسم شهروندان و حکمرانان تفکیک می شود که هر یک سهم و نقش ویژه خود را در فرهنگ عمومی جامعه ایفا می کنند .

همیشه تاریخ ، مردم در جایگاه شهروندی ، فارغ از برخورد سلیقه ای مدیریتها ، نگاه آگاه و شعورمندانه به هنر و هنرمند داشته اند و این ساحت مقدس را قدر دانسته و به احترامش به قد ایستاده اند . این نکته ارزنده ای است که نشان از نبوغ و بلوغ جامعه دارد .

اما اینکه درنگاه مدیران شهر به ویژه مدیران و متصدیان امور فرهنگی چه می گذرد که در مهمترین اجتماع مردمی که به قدرشناسی از یک هنرمندِ به تمام معنا انسان ، خردورز و آگاه گردهم جمع می شوند ، حضور نمی یابند ؟!

این یک سوال جدی است . و حداقل پاسخ آن کمترین مطالبه ای است که در انتظارش هستیم .

?لَبْ پَر از مِهر

در پی پاسداشت استاد محمد ساربان ، خانه هنرمندان قزوین حسن لطفی را ، چه به جا و شایسته ، مهمانِ خانه می کند تا آن شبِ به یادماندنی در خاطره ها قاب شود .

حسن لطفی به زبان دوستان دور و نزدیکش ، حَسنی است که بر مدار مهربانی و بی پیرایگی ، سالها و دهه ها ، بی‌دریغ آنچه که داشت از علم و هنر و عمر خود صرف جوانان این دیار نمود و این چیزی نیست که از حافظه تاریخی این شهر محو شود .

براستی انسان موجودی است پیچیده و هزارتو که شاید در طول زندگی ، برای شناخت و پرورش ابعاد وجودی خود از پیچ اول هم نگذرد ؛ تا آنجا که آنگونه نوشته شد « انسان ، موجودی ناشناخته » این حقیقتی است که گفته اند : « چه بسا در طول تاریخ میلیارد ها انسان آمدند و ده ها سال زیستند و گشتند و رَفتند ولی نوک کلنگی به معدن وجود خود نزدند و در این میان اقلیتی بوده اند که در جستجوی خود با حیرت به هستی نگریستند .

حسن لطفی به قاعده در جرعه این اقلیت است . او از همان اَوان کودکی در جستجوی معنا بوده است ،

در پی خودیابی ، و وقتی که چشمه ی جاری مهر خداوند را در فراخنای اندیشه خود می یابد ، لحظه ای را به غفلت نمی گذراند . می جوشد و می کوشد و می خروشد و قدم به تاریکی های ناشناخته هایش می گذارد . پس می خواند و می یابد تا از مهر و هنر، لَب پَر زند و شمعها افروزد ، چونان که هر کس با او حتی چند قدم هم که همراه می شود از جاری وجودش می چشد و بهره مند خواهد شد .
تا هفت که بشماری با حسن رفیق شده ای ، تا هفت که بشماری در تو جاری می شود ، تا هفت که بشماری عاشق اش شده ای ...
?خانه ای که سقفش آبی است
وقتی که گفته می شود خانه ؛ همه درک و فهم مشترکی از آن داریم . فضائی که دیوارهایی دارد . دری و پنجره ای ، و سقفی دارد . خانه ، محل امنی است برای ابراز حس تعلق ، اما چه می شود که هنرمندان این شهر پس از سالها که صاحب خانه ای می شوند تا در آن همبستگی شان را به نمایش بگذارند به یکباره به قهرِ، یک سلیقه ، آن خانه فرو می ریزد و تأمل هیچ مسئولی را هم بر نمی انگیزد ؟!
... باشد بگذار بگذرد .
اما هنرمندان این شهر اگر از داشتن یک سقف ، هر چند کوتاه محروم می شوند ولی دلهایشان یک به یک خانه ای است برای جامعه بزرگ هنرمندان . از اینروست که بدون برخورداری از کالبد خانه ، خانه هنرمندان ، یکی از بهترین تجمع های هنرمندان را به بهانه ای مبارک که پاسداشت حسن لطفی است ، رقم می زند . براستی که این خانه سقفش آبی است .

نادر میرزایی